

ترجمه متن درس ششم با توضیح نکته های آن **ذو القرنین ذوالقرنین**

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا﴾

از تو درباره ی ذو القرنین می پرسند، بگو یادی از او بر شما خواهم خواند.

يَسْأَلُ: فعل مضارع، مفرد مذکر غائب (سوم شخص مفرد)، معلوم، ثلاثی مجرد / سَأَلَ يَسْأَلُ إِسْأَلًا سَوَالًا / سؤال جمع مکسر ش أسئلة سؤال # إجابة / ك: مفعول / عَنْ ذِي: درس بعد می خوانید / ذُو، ذَا، ذِي: صاحب، دارای، با توجه به نقش تغییر می کنند القرنین: مضافٌ إليه / قرن: شاخ جمع آن قُرُون دَقَّتْ کنید قرن دوم معنی دارد: ۱- شاخ ۲- سده، ۱۰۰ سال / قَرْنَيْنِ: دوشاخ / قُلْ: فعل امر مفرد مذکر مخاطب (دوم شخص مفرد)، معلوم، ثلاثی مجرد / قَالَ يَقُولُ قُلْ قَوْلًا / سَ، سَوَفَ + مضارع * مستقبل / سَأَلْتُو: خواهم خواند سَأَلْتُو: فعل مستقبل، متکلم وَحْدَهُ (اول شخص مفرد)، معلوم، ثلاثی مجرد / تَلَا يَتْلُو أَتْلُ تِلَاوَةً / ذِكْرًا: مفعول / ذَكَرَ يَذْكُرُ أَذْكَرُ ذِكْرًا در ترجمه این فعل هادقت کنید ذَكَرَ: یاد کرد، تَذَكَّرَ: به یاد آورد، ذَكَرَ: یاد آوری کرد كَانِ ذُو الْقَرْنَيْنِ مَلِكًا عَادِلًا مُوَحَّدًا قَدْ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْقُوَّةَ وَكَانَ يَحْكُمُ مَنَاطِقَ وَاسِعَةً.

ذو القرنین پادشاهی عادل و یکتاپرست بود که خداوند به او قدرت عطا کرده بود و بر مناطق وسیعی حکومت می کرد.

كَانَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب (سوم شخص مفرد)، ثلاثی مجرد / كَانِ (بود) يَكُونُ: می باشد كُنْ: باش كُنْ: بودن / مَلِكٌ جمعش مُلُوكٌ / دَقَّتْ کنید مَلِكٌ: فرشته جمعش مَلَائِكَةٌ و مُلْكٌ: فرمانروایی / عَادِلٌ = مُنْصِفٌ / عَادِلٌ # ظَالِمٌ / مُوَحَّدٌ # مُشْرِكٌ / قَدْ + ماضی * ماضی نقلی قَدْ أُعْطِيَ: عطا کرده است، داده است / أُعْطِيَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب (سوم شخص مفرد)، معلوم، ثلاثی مزید بروزن أَفْعَلٌ / أُعْطِيَ يُعْطِي أُعْطِ إِعْطَاءً / كَانِ ... قَدْ أُعْطِيَ: عطا کرده بود، داده بود، بخشیده بود / چون فعل قبلش (كَانِ) ماضی است زمانش در این فعل اثر می گذارد و به صورت ماضی بعید ترجمه می شود. / ماضی + ماضی ← فعل دوم به صورت ماضی بعید ترجمه می شود. أُعْطِيَ = آتَى / أُعْطِيَ # اسْتَلَمَ، أَحَدًا / هُ: مفعول / دَقَّتْ کنید هرگاه ضمایر «ه، هاء، هُما، هُم، هُنَّ، كَ، كِ، كَمَا، كُمْ، كُنَّ، ي، نا» به فعل معلوم متصل شوند نقش آنها مفعول می شود و آن فعل معلوم متعدی (گذرا) می شود / دَقَّتْ کنید اگر ضمیر «نا» به فعل ماضی متصل شود و قبلش «- -» فتحه و ساکن باشد «فاعل» است مانند: ذَهَبْنَا، أَرْسَلْنَا / اللَّهُ: فاعل / اگر مفعول ضمیر باشد بر فاعل اسم ظاهر مقدم می شود. أَعْطَاهُ اللَّهُ، شَاهَدَكَ الْمُعَلِّمُ / الْقُوَّةُ: مفعول دوم / دَقَّتْ کنید بعضی از فعل ها در عربی دوتا مفعول می گیرند مانند: أُعْطِيَ، آتَى، جَعَلَ، و ... / يَحْكُمُ: فعل مضارع، مفرد مذکر غائب (سوم شخص مفرد)، ثلاثی مجرد / كَانِ + مضارع ← ماضی استمراری / كَانِ يَحْكُمُ: حکومت می کرد / حَكَمَ يَحْكُمُ أَحْكُمُ حُكْمًا / اگر کان بعدش فعل مضارع بیاید «كَانِ» ترجمه نمی شود بلکه همراه با فعل مضارع بعدش به عنوان فعل کمکی به صورت «ماضی استمراری» ترجمه می شود / مَنَاطِقٌ: مفعول / مَنَاطِقٌ مفردش مَنَاطِقَةٌ / در خواندن کلمه «مَنَاطِقَةٌ» دَقَّتْ کنید و «مَنَاطِقَةٌ» نخوانید / واسِعَةٌ: صفت

ذِكْرَ اسْمُهُ فِي الْقُرْآنِ لَمَّا اسْتَقَرَّتِ الْأَوْضَاعُ لِذِي الْقَرْنَيْنِ، سَارَ مَعَ جُيُوشِهِ الْعَظِيمَةِ نَحْوَ الْمَنَاطِقِ الْغَرِيبَةِ

نامش در قرآن یاد شده است. وقتی که اوضاع برای ذو القرنین استقرار یافت، با ارتش بزرگش به سمت مناطق غربی حرکت کرد

ذَكَرَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، مجهول، ثلاثی مجرد / گاهی ماضی ساده را می توانیم با توجه به جمله «ماضی نقلی» ترجمه کنیم و برعکس ماضی نقلی را «ماضی ساده» / دَقَّتْ کنید فعل مجهول فعلی است که فاعلش محذوف است یعنی فاعلهُ محذوفٌ راه شناخت ماضی مجهول از حرکت های آن است یعنی عین الفعل آن کسره «-» دارد و تمامی حروف حرکت دار قبلش ضمه «ُ» دارد بنابراین اگر فعل ماضی اولش ضمه «-» داشت می تونیم بگیریم مجهول است. مثل: ذَكَرَ، قُرِيَ، كُتِبَ، اسْتُخْدِمَ / اسم: نائب فاعل است این نقش رانمی خوانیم / هُ: مضافٌ إليه / فِي الْقُرْآنِ: در درس هفتم می خوانیم / لَمَّا = عِنْدَمَا، حِينَمَا / اسْتَقَرَّتْ: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی مزید / اسْتَقَرَّ (اسْتَقَرَّرَ) يَسْتَقِرُّ (يَسْتَقِرِّرُ) اسْتَقَرَّرَ / الْأَوْضَاعُ: فاعل / أَوْضَاعٌ مفردش وَضَعٌ در خواندن کلمه «أَوْضَاعٌ» دَقَّتْ کنید «أَوْضَاعٌ» نخوانید / لِذِي: درس بعد می خوانیم / الْقَرْنَيْنِ: مضافٌ إليه / سَارَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی مجرد سَارَ يَسِيرُ سَيْرًا / مَعَ: اسم است و بعدش مضافٌ إليه / جُيُوشٌ: مضافٌ إليه / هُ: مضافٌ إليه / جُيُوشٌ مفردش جَيْشٌ الْعَظِيمَةِ: صفت برای جُيُوشٌ / به ترکیب اضافی و وصفی «جُيُوشِهِ الْعَظِيمَةِ» دَقَّتْ کنید چون جُيُوشٌ جمع مکسر غیرانسان است مؤنث محسوب می شود

و صفت برای آن به صورت «مفرد مؤنث» می آید و از طرفی چون مضاف شده «ال» نگرفته است اگر مضاف إليه آن را حذف کنیم همیشه «الجیوش العظیمه» / نحو = إلى / نحو جمعش أنحاء / نحو اسم است و بعدش مضاف إليه / المناطق مضاف إليه / الغریبه: صفت یَدْعُو النَّاسَ إِلَى التَّوْحِيدِ وَ مُحَارَبَةِ الظُّلْمِ وَ الفَسَادِ.

در حالی که مردم را به یکتاپرستی و جنگ با ستم و تباهی فرا می خواند (دعوت می کرد)

یَدْعُو: فعل مضارع، مفرد مذکر غائب (سوم شخص مفرد)، معلوم، ثلاثی مجرد / دَعَا یَدْعُو اذْعُ دَعَاءً وَ دَعْوَةً / چون فعل قبلش «سار» ماضی است زمانش روی این فعل اثر می گذارد و به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود. سار... یَدْعُو دعوت می کرد، فرامی خواند النَّاسَ: مفعول / «النَّاس» اسم جمع / در خواندن کلمه «توحید» دَقَّتْ کنید و «توحید» نخوانید / وَحَدَّ یُوحِدُ وَحَدَّ تَوْحِيداً / «مُحَارَبَةِ» مصدر بروزن مُفَاعَلَةٌ است به صورت «مُحَارَبَةِ» نخوانید / حَارِبٌ یُحَارِبُ حَارِبٌ مُحَارَبَةٌ / مُحَارَبَةٌ # مُصَالِحَةٌ / ظَلَمَ # عَدَلَ / فَسَادٌ # إِصْلَاحٌ فَكَانَ النَّاسُ یُرْحَبُونَ بِهِ فِی مَسِيرِهِ بِسَبَبِ عَدَالَتِهِ، وَ یَطْلُبُونَ مِنْهُ أَنْ یَحْكُمَ وَ یُدِيرَ شُؤْنَهُمْ،

پس مردم در مسیرش به علت عدالتش به او خوشامد می گفتند و از او می خواستند که حکومت کند و کارهایشان را اداره کند

یُرْحَبُونَ: فعل مضارع، جمع مذکر غائب (سوم شخص جمع)، معلوم، ثلاثی مزید / رَحَبَ یُرْحَبُ رَحَبٌ تَرْحِیباً / کَانَ + مضارع * ماضی استمراری / کَانُوا یُرْحَبُونَ: خوشامد می گفتند / دَقَّتْ کنید چون بعد از «کَانَ» کلمه «النَّاس» آمده فعل به صورت مفرد آمده است عَدَالَةٌ # ظَلَمَ / یَطْلُبُونَ: فعل مضارع، جمع مذکر غائب (سوم شخص جمع)، معلوم، ثلاثی مجرد / طَلَبَ یَطْلُبُ أَطْلَبُ طَلْباً / چون قبلش حرف عطف «وَ» آمده به فعل «یُرْحَبُونَ» ارتباط داده شده و «کَانَ» با «یَطْلُبُونَ» به صورت «ماضی استمراری» ترجمه شده است / أَنْ + مضارع * که + مضارع التزامی / أَنْ یَحْكُمَ: که حکومت کند / یُدِيرَ چون قبلش حرف عطف «وَ» آمده به فعل «یَحْكُمَ» ارتباط داده شده و به صورت «أَنْ یُدِيرَ» که اداره کند» ترجمه شده است / أَدَارَ یُدِيرُ أَدْرَ إِدَارَةً / شُؤْنٌ: مفعول / هُمْ: مضاف إليه / شُؤْنٌ مفردش شَأْنٌ / دَقَّتْ کنید شأن دو معنی دارد: ۱- کار ۲- مقام، منزلت، جایگاه حَتَّى وَصَلَ إِلَى مَنَاطِقٍ فِیْهَا مُسْتَنْقَعَاتٌ مِیَاهُهَا ذَاتٌ رَائِحَةٌ كَرِیْحَةٌ.

تا اینکه به مناطقی رسید که در آن مرداب هایی بود که آب هایش دارای بویی ناپسند (بد) بود.

حَتَّى: تا، تا اینکه / وَصَلَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی مجرد / وَصَلَ یَصِلُ صِلٌ وَصُولاً / وَصَلَ = بَلَغَ / فِیْهَا مُسْتَنْقَعَاتٌ: جمله اسمیه است / فِیْهَا: خبر مقدم / مُسْتَنْقَعَاتٌ: مبتدای مؤخر / دَقَّتْ کنید در جمله اسمیه وقتی خبر به صورت حرف واسم باشد گاهی جای مبتدا و خبر عوض می شود. مانند: عَلَیْكُمْ السَّلَامُ / مُسْتَنْقَعَاتٌ مفردش مُسْتَنْقَعٌ / مِیَاهُهَا ذَاتٌ رَائِحَةٌ كَرِیْحَةٌ: جمله اسمیه است مِیَاهُ: مبتدا / ها: مضاف إليه / ذات: خبر / رَائِحَةٌ: مضاف إليه / كَرِیْحَةٌ: صفت / مِیَاهُ مفردش ماء / ذات مؤنث ذو است / کلمه های «ذات، ذو، ذی» دارای، صاحب» اسمند و بعدشان همیشه مضاف إليه است. وَ وَجَدَ قُرْبَ هَذِهِ الْمُسْتَنْقَعَاتِ قَوْمًا مِنْهُمْ فَاسِدُونَ وَ مِنْهُمْ صَالِحُونَ.

و نزدیک این مرداب ها قومی را یافت که گروهی از آنها تبهکار و گروهی از آنها درستکار بودند.

وَجَدَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی مجرد / وَجَدَ یَجِدُ جِدٌ وَجُوداً / قُرْبٌ # بُعْدٌ / قَوْمٌ: اسم جمع و گاهی دوباره به صورت «اقوام» جمع بسته می شود مانند شَعْبٌ ← شُعُوبٌ / در خواندن کلمه «قَوْم» دَقَّتْ کنید و «قَوْم» نخوانید / قَوْمٌ = جَبَاعَةٌ / فَاسِدٌ # صَالِحٌ فَخَاطَبَهُ اللَّهُ فِی شَأْنِهِمْ وَ خَیْرُهُ فِی مُحَارَبَةِ الْمُشْرِكِیْنَ الْفَاسِدِیْنَ أَوْ هِدَايَتِهِمْ.

پس خداوند درباره کارشان او را خطاب کرد و به او در جنگیدن با مشرکان تبهکار یا هدایت آنها اختیار داد.

خَاطَبَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی مزید بروزن فاعل / خَاطَبَ یُخَاطَبُ خَاطِبٌ مُخَاطَبَةٌ / هُ: مفعول / اللَّهُ: فاعل خَیْرٌ: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی مزید بروزن فَعَلَ / خَیْرٌ یُخَیْرُ خَیْرٌ تَخَیْرًا / خَیْرٌ: قَوْضٌ إِلَیْهِ أَمْرٌ الْإِخْتِیَارِ / هُ: مفعول مُحَارَبَةٌ # مُصَالِحَةٌ / الْمُشْرِكِیْنَ: مضاف إليه / الْفَاسِدِیْنَ: صفت / مُشْرِكِیْنَ # مُوَحِّدِیْنَ / فَاسِدٌ # صَالِحٌ / هِدَايَةٌ = إِشْرَادٌ / هِدَايَةٌ # ضَلَالَةٌ فَاخْتَارَ ذَوَا الْقُرْنِیْنِ هِدَايَتَهُمْ. فَحَكَمَهُمُ بِالْعَدَالَةِ وَ أَصْلَحَ الْفَاسِدِیْنَ مِنْهُمْ.

و ذوالقرنین هدایتشان را برگزید. پس با عدالت بر آنها حکومت کرد و تبهکاران آنها را اصلاح کرد.

إِخْتَارَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی مزید / إِخْتَارَ دَرَاوِلَ إِخْتِیَارَ بَرُوزِنِ اِفْتَعَلَ بُوْدَه / إِخْتَارَ (إِخْتِیَارٌ) یَخْتَارُ (یَخْتِیْرُ) إِخْتِیْرًا (إِخْتِیْرٌ) = اِنْتَخَبَ / ذُو: فاعل / الْقُرْنِیْنِ: مضاف إليه / هِدَايَةٌ: مفعول / هُمْ: مضاف إليه

حَكَمَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی مجرد / هُمْ: مفعول / أَصْلَحَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی مزید بروزن
 أَفْعَلَ / أَصْلَحَ يُصْلِحُ أَصْلَحَ إِصْلَاحًا / الْفَاسِدِينَ: مفعول / أَصْلَحَ # أَفْسَدَ / فَاسِدٌ # صَالِحٌ
 ثُمَّ سَارَ مَعَ جِيوشِهِ نَحْوَ الشَّرْقِ. فَأَطَاعَهُ كَثِيرٌ مِنَ الْأُمَمِ وَاسْتَقْبَلُوهُ لِعَدَائَتِهِ،

سپس با ارتش هایش به سمت شرق حرکت کرد. پس بسیاری از ملت ها از او پیروی کردند و به خاطر عدالتش به پیشواش رفتند.

ثُمَّ: حرف عطف/سارَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی مجرد/سارَ سَارَ سِيرًا / جِيوشُ: مضافٌ إليه/جیوش مفردش جیش
 ه: مضافٌ إليه / نَحْوُ: اسم وبعده مضافٌ إليه / الشَّرْقِ: مضافٌ إليه / أطاعَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی مزید بروزن أَفْعَلَ
 أطاعَ دراصل أطوعَ بر وزن أَفْعَلَ بوده/أطاعَ يُطِيعُ إطاعَةً / أطاعَ # تَمَرَّدَ / هُ: مفعول / كَثِيرٌ: فاعل / كَثِيرٌ # قَلِيلٌ / أُمَّمٌ مفردش أُمَّةٌ
 الْأُمَّةُ جَمَاعَةٌ مِنَ النَّاسِ يَعْشُونَ فِي وَطَنٍ وَاحِدٍ / اسْتَقْبَلُوا: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی مزید بروزن اسْتَفْعَلُوا / اسْتَقْبَلُ اسْتَقْبَلٌ
 اسْتَقْبَلُ اسْتَقْبَالًا / هُ: مفعول

حَتَّى وَصَلَ إِلَى قَوْمٍ غَيْرِ مُتَمَدِّنِينَ، فَدَعَاهُمْ لِلْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَحَكَمَهُمْ حَتَّى هَدَاهُمْ إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ.

تا اینکه به قومی غیرمتمدن رسید، پس آن ها را به ایمان به خدا فراخواند و برآن ها حکومت کرد تا آن ها را به راه راست راهنمایی کرد.

حَتَّى: حرف، تا، تا اینکه / وَصَلَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی مجرد / وَصَلَ يَصِلُ صِلًا وَصُولًا / وَصَلَ = بَلَغَ
 غَيْرِ مُتَمَدِّنِينَ: صفت برای قوم / مُتَمَدِّنٌ # بَدَوِيٌّ / مُتَمَدِّنٌ: شهرنشین، با فرهنگ # بَدَوِيٌّ: بیابان نشین، وحشی / غَيْرِ مُتَمَدِّنٍ = بَدَوِيٌّ
 دَعَا: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی مجرد / دَعَا يَدْعُو دَعْوَةً / هُمْ: مفعول / حَكَمَ: فعل ماضی معلوم / هُمْ: مفعول
 حَتَّى: تا، تا اینکه / هَدَى: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی مجرد / هَدَى يَهْدِي هِدَايَةً / هُمْ: مفعول / الصِّرَاطُ = الطَّرِيقُ،
 السَّبِيلُ / الْمُسْتَقِيمُ: صفت

وَبَعْدَ ذَلِكَ سَارَ نَحْوَ الشَّمَالِ، حَتَّى وَصَلَ إِلَى قَوْمٍ يَسْكُنُونَ قُرْبَ مَضِيقٍ بَيْنَ جَبَلَيْنِ مُرْتَفِعَيْنِ،

و بعد از آن به سمت شمال حرکت کرد، تا اینکه به مردمی رسید که نزدیک تنگه ای بین دو کوه بلندی زندگی می کردند.

بَعْدَ: اسم وبعده مضافٌ إليه / ذَلِكَ: مضافٌ إليه / ذَلِكَ: اسم اشاره به دور، مفرد، مذکر / سَارَ: فعل ماضی / نَحْوُ: إِلَى / الشَّمَالُ: مضافٌ
 إليه / درخواندن کلمه «شمال» دَقَّتْ کنید و «شمال» نخوانید / وَصَلَ: فعل ماضی / قوم جمعش أقوام / يَسْكُنُونَ: فعل مضارع، جمع
 مذکر غائب (سوم شخص جمع)، معلوم، ثلاثی مجرد / سَكَنَ يَسْكُنُ اسْكُنُ سَكْنًا / قُرْبُ # بُعْدُ / مَضِيقٌ: مضافٌ إليه / بَيْنَ: اسم وبعده
 مضافٌ إليه / جَبَلَيْنِ: مضافٌ إليه و مثنی / مُرْتَفِعَيْنِ: صفت و مثنی / دَقَّتْ کنید حرکت «ن» درمثنی کسره «ن» و درجمع مذکر سالم
 فتحه «ن» است.

فَرَأَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَظْمَةَ جَيْشِهِ وَأَعْمَالَهُ الصَّالِحَةَ، فَاعْتَمَمُوا الْفُرْصَةَ مِنْ وَصُولِهِ؛

پس این قوم، بزرگی ارتشش و کارهای درستش را دیدند و از رسیدنش فرصت را غنیمت شمردند

رَأَى: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی مجرد / رَأَى يَرَى رُؤْيَةً / رَأَى = شَاهَدَ / هَؤُلَاءِ: فاعل / الْقَوْمِ چون دارای «ال» می باشد
 «هؤلاء» به صورت «این» ترجمه می شود و اگر اسم اشاره بعدهش اسم بدون «ال» بیاید اسم اشاره به صورت خودش ترجمه می شود.
 هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ: این قوم، هَؤُلَاءِ قَوْمٌ: اینها قومی هستند/ عَظْمَةٌ: مفعول / جَيْشٌ: مضافٌ إليه / ه: مضافٌ إليه / به ترکیب وصفی و اضافی
 «أعماله الصالحة» دَقَّتْ کنید، ه: مضافٌ إليه، الصَّالِحَةُ: صفت / چون أعمال جمع مکسر غیرانسان مؤنث محسوب شده و مضاف است
 صفت برایش به صورت «مفرد مؤنث» آمده و «ال» نگرفته است / اعْتَمَمُوا: فعل ماضی، جمع مذکر غائب (سوم شخص جمع)، معلوم،
 ثلاثی مزید بروزن افْتَعَلُوا / اعْتَمَمَ يَعْتَمِمُ اعْتِمَامًا / دَقَّتْ کنید «اعْتَمَمُوا» فعل ماضی و «اعْتَمَمُوا» فعل امر است / الْفُرْصَةُ: مفعول
 لِأَنَّهُمْ كَانُوا فِي عَذَابٍ شَدِيدٍ مِنْ قَبِيلَتَيْنِ وَحَشِيَّتَيْنِ تَسْكُنَانِ وَرَاءَ تِلْكَ الْجِبَالِ؛

زیرا آنها از دو قبيلة وحشی ای که پشت آن کوهها زندگی می کردند در رنجی شدید بودند

لِأَنَّ: زیرا، برای اینکه / كانوا: فعل ماضی، جمع مذکر غائب، ثلاثی مجرد / شديد: صفت / وَحْشِيَّتَيْنِ: صفت / تَسْكُنَانِ: فعل مضارع،
 مثنی مؤنث غائب (سوم شخص غائب)، معلوم، ثلاثی مجرد / وَرَاءَ = خَلْفَ / وَرَاءَ # أَمَامَ / تِلْكَ الْجِبَالِ: آن کوهها / چون «جبال» جمع
 مکسر غیرانسان و مؤنث محسوب می شود اسم اشاره برایش به صورت «مفرد مؤنث» آمده است / جِبَالٍ مفردش جَبَلٍ

فَقَالُوا لَهُ: إِنَّ رِجَالَ هَاتَيْنِ الْقَبِيلَتَيْنِ مُفْسِدُونَ يَهْجُمُونَ عَلَيْنَا مِنْ هَذَا الْمَضِيقِ؛

پس به او گفتند: مردان این دو قبیله تبهکارند و از این تنگه به ما حمله می کنند

دَقْتُ کنید در متون و زبان روزمره «إِنَّ» نوعی «تکیه کلام» برای جمله های اسمیه است و لزوماً برای تأکید نیست که ترجمه شود
اما در قرآن و نهج البلاغه .. ترجمه می شود/قالوا: فعل ماضی، جمع مذکر غائب(سوم شخص جمع)، معلوم، ثلاثی مجرد/ قَالَ يَقُولُ قُلْ
قَوْلًا / رِجَالٌ مفردش رَجُلٌ / دَقْتُ کنید «رَجُلٌ» جمعش «رِجَالٌ» اما «رِجُلٌ» جمعش «أَرْجُلٌ» است / هَاتَيْنِ الْقَبِيلَتَيْنِ: این دو قبیله
چون بعد از اسم اشاره اسم دارای «ال» آمده اسم اشاره به صورت «مفرد» و با اسم بعدش «صفت اشاره» ترجمه می شود. / مُفْسِدُونَ: جمع
مذکر سالم / مُفْسِدٌ # مُضْلِحٌ / يَهْجُمُونَ: فعل مضارع، جمع مذکر غائب(سوم شخص جمع)، معلوم، ثلاثی مجرد / هَجَمَ يَهْجُمُ هُجُومًا
هَجَمَ عَلَيْهِ: دَخَلَ عَلَيْهِ بَعَثَهُ

فَيَخْرَبُونَ بُيُوتَنَا وَيَنْهَبُونَ أَمْوَالَنَا، وَهَاتَانِ الْقَبِيلَتَانِ هُمَا يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ.

پس خانه هایمان را خراب می کنند و اموال ما را به تاراج می برند(غارت می کنند) و این دو قبیله همان یأجوج و مأجوج هستند.

يُخْرَبُونَ: فعل مضارع، جمع مذکر غائب(سوم شخص جمع)، معلوم، ثلاثی مزید بوزن يُفْعَلُونَ / خَرَبَ يَخْرُبُ خَرَبٌ تَخْرِيبًا /
بُيُوتٌ: مفعول / نا: مضافٌ إليه / دَقْتُ کنید بَيْتٌ (خانه) جمعش بُيُوتٌ اما بَيْتٌ (دومضارع از شعر) جمعش آبیات / يَنْهَبُونَ: فعل مضارع،
جمع مذکر غائب(سوم شخص جمع)، معلوم، ثلاثی مجرد / نَهَبَ يَنْهَبُ انْهَبَ نَهْبًا / نَهَبَ = غَصَبَ / أَمْوَالٌ: مفعول / نا: مضافٌ إليه
هَاتَانِ الْقَبِيلَتَانِ: این دو قبیله، چون بعد از اسم اشاره اسم دارای «ال» آمده اسم اشاره به صورت «مفرد» و با اسم بعدش به صورت «صفت
اشاره» ترجمه می شود. اما اگر بعدش اسم بدون «ال» بیاد به صورت «ضمیر اشاره» ترجمه می شود. هَاتَانِ قَبِيلَتَانِ. اینها دو قبیله هستند
يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ اسم خاص دو قبیله / هَاتَانِ: مبتدا / هُمَا: ضمیر تأکید / يَأْجُوجُ: خبر / مَأْجُوجُ: معطوف

لِذَا قَالُوا لَهُ: نَرَجُو مِنْكَ إِغْلَاقَ هَذَا الْمَضِيقِ بِسَدِّ عَظِيمٍ،

بنابراین به او گفتند: از تو می خواهیم که این تنگه را با سدّی بزرگ ببندی،

لِذَا: لِ + ذَا / قَالُوا: فعل ماضی، جمع مذکر غائب(سوم شخص جمع)، معلوم، ثلاثی مجرد/ نَرَجُو: فعل مضارع، متکلم مع الغیر(اول
شخص جمع)، معلوم، ثلاثی مجرد/ رَجَا يَرْجُو رَجَاءً / إِغْلَاقٌ: مفعول / أَعْلَقُ يُعْلِقُ أَعْلَاقًا / أَعْلَقُ # فَتَحَ / عَظِيمٌ: صفت
حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ الْعَدُوُّ أَنْ يَهْجُمَ عَلَيْنَا مِنْهُ؛ وَنَحْنُ نُسَاعِدُكَ فِي عَمَلِكَ؛

تا دشمن نتواند از آن تنگه به ما حمله کند؛ و ما در کارت به تو کمک می کنیم

حَتَّى + مضارع # تا، برای اینکه + مضارع التزامی / حَتَّى لَا يَسْتَطِيعَ: تا نتواند / دَقْتُ کنید اگر بعد از «حَتَّى و أَنْ» حرف «لا» بیاید
«لای نفی» است / اسْتَطَاعَ يَسْتَطِيعُ اسْتَطَاعَةً / الْعَدُوُّ: فاعل / عَدُوٌّ جمعش أَعْدَاءُ / عَدُوٌّ # صَدِيقٌ / أَنْ يَهْجُمَ: که حمله کند
نَحْنُ: مبتدا / نُسَاعِدُ: خبر(فعل = جمله فعلیه) / كَ: مفعول / سَاعَدَ يُسَاعِدُ سَاعِدَةً مُسَاعِدَةً

بَعْدَ ذَلِكَ جَاؤُوا لَهُ بِهَدَايَا كَثِيرَةٍ، فَرَفَضَهَا ذَوَا الْقَرْنَيْنِ وَقَالَ: عَطَاءُ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ عَطَاءِ غَيْرِهِ،

بعد از آن هدایای زیادی برایش آوردند و ذوالقرنین آنها را نپذیرفت و گفت: بخشش خدا بهتر از بخشش دیگری است

بَعْدَ: اسم / ذَلِكَ: مضافٌ إليه / جَاؤُوا: فعل ماضی، جمع مذکر غائب(سوم شخص جمع)، معلوم، ثلاثی مجرد / جَاءَ يَجِيءُ جِيءٌ مَجِيءٌ
دَقْتُ کنید جَاءَ: آمد اما جَاءَ بِ: آورد / جَاءَ = أَتَى / جَاءَ بِ = أَتَى بِ، جَلَبَ / هَدَايَا جمع مکسر و مفردش هَدِيَّةٌ / كَثِيرَةٌ: صفت
چون هدایا جمع مکسر غیرانسان است صفت برایش به صورت مفرد مؤنث آمده است / رَفَضَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی
مجرد / رَفَضَ يَرْفُضُ أَرْفُضُ رَفْضًا / رَفَضَ # قَبِلَ / هَا: مفعول / ذُو: فاعل / الْقَرْنَيْنِ: مضافٌ إليه / قَالَ، فعل ماضی معلوم / عَطَاءُ: مبتدا
اللَّهُ: مضافٌ إليه / خَيْرٌ: خبر / غَيْرٍ: مضافٌ إليه / هَا: مضافٌ إليه

و أَطْلَبُ مِنْكُمْ أَنْ تُسَاعِدُونِي فِي بِنَاءِ هَذَا السَّدِّ. فَرِحَ النَّاسُ بِذَلِكَ كَثِيرًا.

و از شما می خواهم که در ساختن این سدّ به من کمک کنید. پس مردم از این کار بسیار خوشحال شدند.

أَطْلَبُ: فعل مضارع، متکلم وحده، معلوم، ثلاثی مجرد / طَلَبَ يَطْلُبُ أَطْلَبُ طَلْبًا / طَلَبَ = أَرَادَ / أَنْ تُسَاعِدُوا: فعل مضارع، جمع
مذکر مخاطب(دوم شخص جمع)، معلوم، ثلاثی مزید / نَ: نون وقایه / ي: مفعول / بِنَاءٌ = بُيَانٌ، عُمُرَانٌ / سَدٌّ = مَانِعٌ / سَدٌّ جمعش سُودٌ
فَرِحَ: فعل ماضی، مفرد مذکر غائب، معلوم، ثلاثی مجرد / فَرِحَ يَفْرَحُ إِفْرَحُ فَرَحًا / فَرِحَ # حَزِنَ / النَّاسُ: فاعل / كَثِيرٌ = جَزِيلٌ

أَمْرُهُمْ ذَوَالْقَرْنَيْنِ بَأَنْ يَأْتُوا بِالْحَدِيدِ وَالنُّحَاسِ، فَوَضَعَهُمَا فِي ذَلِكَ الْمَضِيقِ

ذوالقرنین به آنها دستور داد که آهن و مس بیاورند، پس آنها را در آن تنگه گذاشت

أَمَرَ: فعل ماضی، مفردمذکرغائب، معلوم، ثلاثی مجرد / أَمَرَ يَأْمُرُ مُرّاً (أُوْمُرُ) أَمْرًا / هُم: مفعول / ذُو: فاعل / الْقَرْنَيْنِ: مضافٌ إليه
أَنْ + مضارع * که + مضارع التزامی، أَنْ يَأْتُوا: که بیایند، أَنْ يَأْتُوا بِ: که بیاورند / أَنْ يَأْتُوا: فعل مضارع، جمع مذکرغائب (سوم شخص جمع)، معلوم، ثلاثی مجرد / أَتَى بِ = جَاءَ بِ، جَلَبَ / أَتَى يَأْتِي إِثْتِ إِثْيَانًا / وَضَعَ: فعل ماضی، مفردمذکرغائب، معلوم، ثلاثی مجرد / وَضَعَ يَضَعُ ضَعًا / هُمَا: مفعول

وَأَشْعَلُوا النَّارَ حَتَّى ذَابَ النُّحَاسُ وَدَخَلَ بَيْنَ الْحَدِيدِ، فَأَصْبَحَ سَدًّا قَوِيًّا،

وآتش را شعله ور کردند تا مس ذوب شد و میان آهن وارد شد و سدّی محکم و قوی شد

أَشْعَلُوا: فعل ماضی، جمع مذکرغائب (سوم شخص جمع)، معلوم، ثلاثی مزید / أَشْعَلَ يُشْعِلُ أَشْعَالًا / النَّارَ: مفعول / النَّارَ: مؤنث دَقَّتْ کنید بعضی از کلمه ها مؤنث هستند ولی علامت مؤنث «ة» را ندارند که به آنها «مؤنث معنوی» می گویند و باید آنها را حفظ کنیم مانند: شَمْس، أَرْض، سَمَاء، نَار، بَیْر، نَفْس، رِيح، دَار (خانه)، عَيْن، يَد، رِجْل / حَتَّى: تا، تا اینکه / ذَابَ: فعل ماضی، مفردمذکرغائب، معلوم، ثلاثی مجرد / ذَابَ يَذُوبُ ذُوبًا / ذَابَ # جَمَدَ / النُّحَاسُ: فاعل / دَخَلَ: فعل ماضی، مفردمذکرغائب، معلوم، ثلاثی مجرد دَخَلَ يَدْخُلُ دُخُولًا / دَخَلَ # خَرَجَ / بَيْنَ: اسم وبعده مضافٌ إليه / الْحَدِيدِ: مضافٌ إليه / أَصْبَحَ: فعل ماضی، مفردمذکرغائب، ثلاثی مزید / أَصْبَحَ يُصْبِحُ إِصْبَاحًا / أَصْبَحَ = صَارَ / سَدٌّ = مَانِعٌ / قَوِيٌّ # ضَعِيفٌ / قَوِيٌّ جمعش أَقْوِيَاءُ

فَشَكَرَ الْقَوْمُ الْمَلِكَ الصَّالِحَ عَلَى عَمَلِهِ هَذَا، وَتَخَلَّصُوا مِنْ قَبِيلَتِي يَا جُوجَ وَمَأْجُوجَ.

پس مردم از پادشاه درستکار به خاطر این کارش تشکر کردند و از دو قبیلۀ یاجوج و ماجوج رهایی یافتند

شَكَرَ: فعل ماضی، مفردمذکرغائب، معلوم، ثلاثی مجرد / شَكَرَ يَشْكُرُ أَشْكُرُ شُكْرًا / شَكَرَ = حَمَدَ / الْقَوْمَ: فاعل / درخواندن «قوم» دَقَّتْ کنید و «قوم» نخوانید / الْمَلِكِ: مفعول / مَلِكٌ جمعش مُلُوكٌ / الصَّالِحِ: صِفَتٌ / عَمَلِهِ هَذَا: به عنوان یک اصطلاح در ترجمه باید حفظ کنید / تَخَلَّصُوا: فعل ماضی، جمع مذکرغائب (سوم شخص جمع)، معلوم، ثلاثی مزید / تَخَلَّصَ يَتَخَلَّصُ تَخَلُّصًا / تَخَلَّصَ = نَجَا / قَبِيلَتِي در اصل قبیلتین بوده چون مضاف شده نونش حذف شده است / دَقَّتْ کنید هرگاه مثنی و جمع مذکر سالم مضاف واقع شوند «ن» آخرشان حذف می شود. وَالِدَيْنِ + الطَّالِبِ ← وَالِدِي الطَّالِبِ / قَبِيلَتَيْنِ + يَأْجُوجَ ← قَبِيلَتِي يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ و شَكَرَ ذُو الْقَرْنَيْنِ رَبَّهُ عَلَى نَجَاحِهِ فِي فُتُوحَاتِهِ.

و ذوالقرنین به خاطر موفقیتش در فتوحاتش از پروردگارش تشکر کرد.

شَكَرَ: شَكَرَ: فعل ماضی، مفردمذکرغائب، معلوم، ثلاثی مجرد / ذُو: فاعل / الْقَرْنَيْنِ: مضافٌ إليه / رَبِّ: مفعول / هِ: مضافٌ إليه / دَقَّتْ کنید کلمه های رَبِّ و إِلَه اسم خاص نیستند / رَبِّ جمعش أَرْبَابٌ / نَجَاحٌ = فَوْزٌ / نَاجِحٌ = فَائِزٌ / نَجَاحٌ # فَشَلٌ / فُتُوحَاتِ مفردش فَتْحٌ فَتَحَ جمعش فُتُوحٌ و فُتُوحَاتِ مانند: يَدٌ جمعش أَيْدِي و أَبَادِي

۱- أَمَرَ اللَّهُ ذَا الْقَرْنَيْنِ بِمُحَارَبَةِ الْمُشْرِكِينَ الْفَاسِدِينَ أَوْ إِصْلَاحِهِمْ. ✓

خداوند ذوالقرنین را به جنگیدن با مشرکان تبهکار یا اصلاح آنها دستور داد.

أَمَرَ: فعل ماضی معلوم / اللّهُ: فاعل / ذَا: مفعول / الْقَرْنَيْنِ: مضافٌ إليه / چَرَا کلمه «ذو» یه جا «ذی» و یه جا «ذَا» آمده است؟ چون این کلمه اگر نقشش تغییر کند شکلش تغییر می کند «ذو: مبتدا، فاعل، خبر»، «ذَا: مفعول»، «ذی: مضافٌ إليه الْمُشْرِكِينَ: مضافٌ إليه / الْفَاسِدِينَ: صفت / مُحَارَبَةِ # مُصَالِحَةٍ / مُشْرِكٍ # مُوَحِّدٍ / فَاسِدٍ # صَالِحٍ / إِصْلَاحٍ # إِفْسَادٍ

۲- سَارَ ذُو الْقَرْنَيْنِ مَعَ جِيُوشِهِ نَحْوَ الْجَنُوبِ، يَدْعُو النَّاسَ إِلَى التَّوْحِيدِ. ✗

ذوالقرنین با ارتش هایش به سمت جنوب حرکت کرد، درحالی که مردم را به توحید دعوت می کرد.

سَارَ: فعل ماضی معلوم / ذُو: فاعل / الْقَرْنَيْنِ: مضافٌ إليه / مَعَ: اسم / جِيُوشِهِ: مضافٌ إليه / هِ: مضافٌ إليه / جِيُوشِ مفردش جَيْشِ نَحْوَ: اسم و بعدش مضافٌ إليه / الْجَنُوبِ: مضافٌ إليه / درخواندن کلمه «جَنُوبِ» دَقَّتْ کتید و «جَنُوبِ» نخوانید / يَدْعُو: فعل مضارع معلوم / النَّاسَ: مفعول / النَّاسُ: اسم جمع / درخواندن کلمه «تَوْحِيدِ» دَقَّتْ کتید و «تَوْحِيدِ» نخوانید / وَحَدَّ يُوَحِّدُ وَحَدَّ تَوْحِيدًا

۳- قَبِلَ ذُو الْقَرْنَيْنِ الْهَدَايَا الَّتِي جَاءَ النَّاسُ بِهَا. ✗

ذوالقرنین هدیه هایی را که مردم آوردند، قبول کرد.

قَبِلَ: فعل ماضی، مفردمذکر غائب (سوم شخص مفرد)، معلوم، ثلاثی مجرد / قَبِلَ يَقْبَلُ إِقْبَالًا قَبُولًا / قَبِلَ # رَفَضَ / ذُو: فاعل / الْقَرْنَيْنِ: مضافٌ إليه / الْهَدَايَا: مفعول / الَّتِي: اسم دارای «ال» آمده است به صورت «که» ترجمه می شود و نقش آن صفت است / جَاءَ: فعل ماضی معلوم / النَّاسُ: فاعل / جَاءَ: آمد / آما جَاءَ بِ: آورد

۴- بَنَى ذُو الْقَرْنَيْنِ السَّدَّ بِالْحَدِيدِ وَالْأَخْشَابِ. ✗

ذوالقرنین سد را با آهن و چوب ها ساخت.

بَنَى: فعل ماضی، مفردمذکر غائب (سوم شخص مفرد)، معلوم، ثلاثی مجرد / بَنَى يَبْنِي إِبْنًا بِنَاءً / بَنَى = صَنَعَ / ذُو: فاعل الْقَرْنَيْنِ: مضافٌ إليه / السَّدَّ: مفعول / أَخْشَابِ مفردش خَشَبٌ

۵- كَانَتْ قَبِيلَتَا يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُتَمَدِّنَتَيْنِ. ✗

دو قبیله یأجوج و مأجوج متمدن بودند.

كَانَتْ: فعل ماضی، مفرد مؤنث غائب (سوم شخص مفرد)، ثلاثی مجرد / كَانَ (بود) يَكُونُ (می باشد) كُنْ (باش) كُونًا (بودن) «قَبِيلَتَا» در اصل «قَبِيلَتَانِ» بوده چون مضاف شده نونش حذف شده است دَقَّتْ کتید هرگاه مثنی و جمع مذکر سالم مضاف واقع شوند «ن» آخرشان حذف می شود / يَأْجُوجَ: مضافٌ إليه / مُتَمَدِّنَتَيْنِ (شهری، بافرهنگ) # بَدَوِيَّ (بیابانی، وحشی)